یکشنبه ۵ تیر ۱۴۰۱
سال بیست و هشتم
شماره ۷۹۴۱
http://irannewspaper.ir
editorial@irannewspaper.ir

یادبود

روایتی از بمباران شیمیایی «نژمار» در جنگ تحمیلی

روزی که پوست روستا تاول زد

رضا رستمی
نویسنده

زمانی که برادرم احمد سال ۱۳۶۰ با فوزیه ازدواج کرد، کم سن و سال بودم. فوزیه بسیار به من توجه می‌کرد، سعی می‌کرد در همه زمینه‌ها کمکم کند و تا جایی که امکان داشت این کار را می‌کرد.
او اطلاعات دینی و مذهبی زیادی داشت، معمولاً هر کسی در خانواده در این زمینه‌ها مشکلی داشت آن را با فوزیه در میان می‌گذاشت و فوزیه راهنمایی‌های لازم را انجام می‌داد، سؤالات را هم بسیار خوب و ساده پاسخ می‌داد، نماز را او به من یاد داد.
یک روز داشتم وضو می‌گرفتم، غافل از اینکه زن برادرم «فوزیه» از دور من را زیر نظر دارد، وقتی کارم تمام شد خواستم برم، صدایم زد و گفت: فاروق، وضویی که گرفتی اشتباه بود، همان جا بایست تا بیام درستش را یادت بدم. فوزیه مرحله به مرحله وضو گرفتن را درست و دقیق به من آموزش داد و من همان جا شیوه وضو گرفتن را یاد گرفتم، او به مسائلِ دینی بسیار پایبند و مقید بود.
با آغاز تجاوز رژیم بعث عراق به ایران، مردم شهرستان مریوان آواره شدند، چند خانواده‌ای از آنها به روستای نژمار آمده بودند، در روستا زنان کارِ پخت نان را به عهده داشتند، زنان خانواده‌های شهری هم با پختِ نان آشنا نبودند و این موضوع مشکلات عدیده‌ای برای آنها ایجاد کرده بود. فوزیه تصمیم گرفت نان پختن را به تعدادی از آن خانم‌ها یاد بدهد، آنها می‌آمدند و در پخت نان کنارش می‌نشستند تا آن را یاد بگیرند، او بعد از مدتی توانست همه آنها را آموزش بدهد.
در میان آن مهاجرین، زن و شوهری پیر بودند که هم از نظر معیشتی در تنگنا بودند و هم توان پخت نان را نداشتند، فوزیه با اینکه بچه شیرخوار داشت و کارهای منزل را هم انجام می‌داد، تصمیم گرفت نان مصرفی آن خانواده را تأمین کند، لذا هر روز به اندازه نیاز آنها، نان می‌پخت و در اختیارشان قرار می‌داد. هر وقت هم کسی از او می‌پرسید تو با این همه کار و مشغله‌ای که داری، این مسئولیت را چرا پذیرفته‌ای؟
می گفت: من این کار را فقط برای رضای خدا انجام می‌دهم. فکر می‌کنم عبادت است و ان شاءالله مورد رضای خداوند قرار بگیرد.
منزل ما همجوار منزل برادرم احمد بود. علاقه زیادی به برادرزاده هایم داشتم. مخصوصاً با شیلان که کوچک‌ترین آنها بود رابطه گرمی داشتم و زیاد به دیدنش می‌رفتم. او هم خیلی من را دوست داشت. عکس قاب شده من در منزلشان بود. هر وقت بهانه من را می‌گرفت، عکس را دستش می‌دادند و آرام می‌گرفت.
اگر چند روز او را نمی‌دیدم بهانه می‌گرفت، پدر و مادرش دنبالم می‌فرستادند و به منزلشان می‌رفتم. به شیلان لقب آتیش پاره داده بودند، هر وقت می‌رفتم، می‌گفتند گاه گاهی بیا این آتیش پاره را خاموش کن و برگرد!

مزار شهدای بمباران شیمیایی هفتم تیر ماه ۱۳۶۶ سردشت و روستاهای اطراف

شیلان با دیدن من آرام می‌گرفت و شروع می‌کرد به خندیدن، هیچ وقت نمی‌توانم طنین خنده‌های زیبایش را فراموش کنم.
خانه برادرم احمد، تراسی رو به کوچه داشت. یک روز غروب که از مزرعه برمی گشتم جلوی منزل برادرم به یکی از اقوام رسیدم، با او احوالپرسی می‌کردم که ناگهان صدای جیغ و فریاد شیلان را شنیدم، سرم را برگرداندم، شیلان جلوی تراس ایستاده بود.
از شدت خوشحالی خودش را پرت کرد و به طرفِ پایین آمد. سریع او را گرفتم. اصلاً نترسیده بود، محکم به من چسبیده بود.
انگار اتفاقی نیفتاده و ابراز خوشحالی می‌کرد. وقتی او را به منزل برادرم بردم، خیلی تعجب کردند. وقتی داستان سقوط آزاد شیلان را تعریف کردم، مات و مبهوت شدند!
همسر برادرم فوزیه گفت: وقتی صدای شما را شنید، دیدم بیرون رفت، اما فکر نمی‌کردم از آسمان به طرف شما پرواز کند.
صبح روز واقعه بمباران، قصد رفتن به روستای نژمار را داشتم، برادرزاده‌ام زلیخا آمد و گفت: عموا من هم می‌خواهم همراه شما به منزلِ اقوام بیایم.
خیلی تعجب کردم و گفتم: زلیخا من کار دارم، نمی‌توانم تو را همراه خودم ببرم. زلیخا گفت: نه، من باید همراه شما بیام. هر کاری کردم قانع نشد، دنبالم راه افتاد تا از روستا خارج شدیم، خیلی اصرار داشت، گویی دعوتنامه برایش فرستاده‌اند. مادرش دنبالش آمد. توقف کردم تا مادرش فوزیه رسید. دو نفری هر چه استدلال کردیم، باز هم حرف خودش را می‌زد.
سرانجام مادرش دستش را گرفت و او را با خود برد. هر وقت این خاطره در ذهنم تداعی میشه، بدنم می‌لرزه. گاهی میگم: زلیخا! که این همه برای آمدن اصرار می‌کرد، شاید به دلش برات شده بود که اگه می رفت، دچار آن فاجعه نمی‌شد. بعضی وقت‌ها هم میگم اگه او را با خودم می‌بُردم، زنده می‌ماند و یادگاری بود از خانواده برادرم احمد، ولی هر چه بود خواستِ خدا بود.
روز بمبارانِ روستای نژمار در آن روستا بودم. هنگامی که خبر را شنیدم بلافاصله برگشتم. به نزدیکی روستا که رسیدم، دیدم تعداد زیادی از نیروهای سپاه روستا را محاصره کرده‌اند.
سؤال کردم چه خبره؟ گفتند: روستا بمباران شیمیایی شده و مانع ورود مردم به داخل روستا شدند. چند ساعت در انتظار ماندم، بعد اجازه ورود به روستا را دادند. وقتی وارد روستا شدم، دیدم تعداد زیادی جنازه را جلوی مسجد ردیف کرده‌اند. گشتم اعضای خانواده برادرم احمد را پیدا کردم، همه به شهادت رسیده بودند، صورت‌های زیبا و معصوم فرزندان خردسالش شیلان، زلیخا، منظر، فریدون، برادرم احمد و همسرش فوزیه تاول زده بودند، قرمزِ قرمز شده بودند. به سختی می‌شد آنها را شناخت، در آن لحظه حتیَ گریه کردن را فراموش کرده بودم. نمی‌دانستم باید چه کار کنم. ناگهان بغضم ترکید و گریه کردم. یک دل سیر برای مظلومیت آنها گریه کردم.

سایت ارتش

گزارشی از جدال‌های خلبانان نیروی هوایی در روزهای پرحادثه خرداد و تیر ماه ۱۳۶۷

حماسه مدافعان آسمان در روزهای آخر جنگ

علی غفوری
پژوهشگر جنگ

خرداد و تیرماه برای جنگاوران ایرانی در طول دوران هشت ساله دفاع مقدس، خاطرات تلخ و شیرین زیادی به همراه دارد، اما متأسفانه در سال ۶۷ اتفاقات تلخ، بیشتر از موفقیت‌های شیرین بود. شاید نسل جوان ما نداند که در دو ماه آخر جنگ که نهایتاً منجر به قبول قطعنامه و آتش‌بس در جنگ ۸ساله شد، چه گذشت. آن روزها آنچه مانع ازهم گسیختگی جبهه‌ها می‌شد، دلاوری افسران، درجه‌داران و پاسداران کادری وجنگ آزموده بود. مردانی که تا آخر ماندند و نگذاشتند صدام با ارتش یک میلیون نفری که از هزاران تانک و ۶۰۰هواپیما و صدها بالگرد بهره می‌برد، بتواند از خط مرزی پیش بیاید. یکی از بخش‌هایی که تا آخر جنگ با بضاعت محدود خود اما با تمام توان جنگید، نیروی هوایی بود.

در ماه‌های آخر جنگ، نیروی هوایی در کنار نیروهای سپاهی، (که در اثر ۸سال جنگ زمینی آبدیده شده بودند) تکاوران ارتش و دلاوران هوانیروز، داشته‌های اصلی نیروهای مسلح ایران در برابر ارتش بشدت تقویت شده عراق بودند.
البته متأسفانه بر اثر عدم برابری تسلیحاتی ایران و عراق در نتیجه حمایت قدرت‌های بزرگ از رژیم بعث عراق، در سال‌های آخر جنگ صدها کارخانه کوچک و بزرگ در بین سال‌های ۶۴ تا ۶۶ از دست رفت، چون توانایی کشور در سیادت بر آسمان کاهش یافته بود. با این وصف حملات هوایی عراق به دلیل هوشیاری پدافند و آمادگی نسبی اف ۱۴ها همواره با تلفات همراه بود به طوری که عراق حتی با دستیابی به صدها جنگنده مدرن میراژ، میگ۲۵ و سوخو ۲۴ قادر نشد بنادر و مراکز نفتی ایران را فلج کند.
به هر شکل در ماه‌های پایانی جنگ، ایران تلاش می‌کرد هر حمله دشمن را به شکلی حتی محدود و کوچک بی‌پاسخ نگذارد، از جمله حملات به تهران که نمی‌بایست بی‌پاسخ بماند. به همین دلیل حتی در شرایطی که قدرت پدافند دشمن از یک‌سو و توان بالای رهگیری میراژها و میگ‌های۲۳ جدید عملاً بمباران شهری مانند بغداد را بدون بازگشت کرده بود، خلبانانی نظیر سیروس باهری، محمود اسکندری و خسرو غفاری به این شهر حمله می‌کردند؛ اما اتفاق بد در روزهای اول خرداد، با حمله وسیع عراق برای تصرف شلمچه رخ داد. عراق از ماه‌ها قبل در حال انجام تحرکات برای افزایش نیروهایش در شرق کانال ماهی بود. هدف سپاه سوم و هفتم عراق تسخیر مواضع به‌دست آمده توسط ایران در سال‌های اخیر و عقب راندن نیروهای ایران به پشت خط شلمچه تعیین شد. آنها ابتدا نیروهای خود را در شرق بصره از ۱۰۵هزار نفر به ۱۳۵هزار نفر رساندند و آن‌گاه با بمباران‌های سنگین توپخانه، هوایی و شیمیایی به رزمندگان ایرانی حمله کردند و نهایتاً شلمچه را تصرف کردند.

■ **نبردهای هوایی دو ماه آخر جنگ**

دهم خرداد ۴فروند اف۱۴ به بندرعباس منتقل شدند تا از تأسیسات نفتی و صنعتی ایران مراقبت کنند، زیرا حمله چندی قبل عراق به تأسیسات جزیره لارک، صدمه زیادی به صنعت نفت کشور زده بود.
در این مقطع از جنگ، از خلبانان اف۱۴خواسته شد به هر شکل حتی در صورت لزوم با استفاده از موشک فونیکس، مانع نفوذ دشمن شوند. از جمله خلبانانی که آن روزها با فونیکس چند شکاری دشمن را به زیر کشید خلبان والی اویسی بود. روز ۲۵خرداد یک دسته دو فروندی دشمن در حال حمله به هدفی دریایی در شرق خلیج‌فارس بود که ناگهان صدای افسر کنترل شکاری بهرام پی که از بهترین‌های پست فرماندهی بود در رادیو پیچید:«الفا»
آن روز سرهنگ اویسی با انصارین از بهترین‌های کابین عقب در حال پرواز بودند که بلافاصله با شنیدن این کد اعلام کردند به‌دلیل کمبود سوخت به پایگاه برمی‌گردند، اما آنها بالعکس با روشن کردن پس‌سوزها به شرق چرخش کرده و به سمت دو پرنده دشمن رفتند. دو هواپیمای دشمن درست در نزدیکی هدف بزرگ دریایی خود بودند و دو خلبان دیگر ریسک نکرده و از ۲۵مایلی موشک فونیکس را رها کردند. کابین عقب تأیید کرد که هواپیمای دشمن تکه‌تکه شده است. هواپیمای دوم با دیدن این صحنه از ترس جان، موشک خود را رها کرده و با گردشی شدید به غرب راه خانه را در پیش گرفت.
اما این تنها شکار اویسی در خرداد نبود. ۳روز بعد او و ستوان نصیرزاده در حال آماده‌باش بودند که زنگ حمله هواپیماهای دشمن بلند شد. دو خلبان ظرف ۷دقیقه در آسمان بودند. بازهم افسر رادار بهرام پی بود. او به آنها گفت که هدفی از جنوب‌غرب در حال نزدیک شدن به خارک است. دو خلبان در نزدیکی جزیره فارسی هواپیمای دشمن را در رادار گرفتند. با توجه به سرعت و ارتفاع مناسب، آنها زودتر اقدام کرده و با شلیک موشک هدایت‌شونده هدف را به زیر کشیدند. خلبان عراقی که ماندن در هواپیما را غیرممکن می‌دید اقدام به ترک هواپیما کرد. محل فرود او نزدیک به جزیره عربی بود، جایی که یک ناو امریکایی درگیری دو هواپیما را شاهد بود.
قایق نجات خلبان عراقی باز شده و معلوم نبود کدام‌یک از دو نیرو زودتر بتوانند این خلبان را بگیرند. خلبان حسین خلیلی با سرعت زیاد در حال نزدیک شدن به خلبان عراقی بود. بالگردهای ارتش نیز برای گرفتن خلبان مذکور به سرعت حرکت کردند، اما طبیعی بود که با توجه به نزدیکی ناوامریکایی، بالگردهای آنان زودتر برسند. فرماندهی ناو، مرتب به هواپیماهای ایرانی اخطار می‌داد که نزدیک نشوند اما خلیلی اعتنایی به اخطارهای فرماندهی ناو نداشت. اویسی نیز ناو امریکایی را تهدید می‌کرد که در صورت شلیک، هواگردهای ایرانی نیز اقدام متقابل انجام می‌دهند. سرانجام دستور اکید مبنی بر عدم درگیری از سوی پایگاه صادر شد و خلبانان ایرانی در حالی که با ناراحتی شاهد از آب گرفته شدن خلبان عراقی بودند به سمت بوشهر تغییر مسیر دادند.
۱۸تیرماه یکی از آخرین نبردهای اف۱۴ با میراژهای فرانسوی ثبت شد. در این روز یک تامکت به یک دسته هواپیمای عراقی که در حال ورود به خاک ایران بودند حمله می‌کند. دو میراژ از این دسته که در حال مراقبت از دسته سوخوهای۲۰ بود از دسته جدا شده و به سوی اف۱۴ بازمی‌گردند. خلبان اف۱۴ که آخرین آموزش‌های مقابله با سوپرماترا۵۳۰ را دیده بود، با رد کردن موشک‌های دشمن، یکی از میراژها را در آسمان آبادان منهدم می‌کند و افتخاری بزرگ را برای نیروی هوایی ارتش برجا می‌گذارد.

■ **تداوم جنگ بعد از قبول قطعنامه**

اتفاقات پی‌درپی در هوا، دریا و بویژه زمین شرایط را به زیان ایران تغییر داد و لازم بود هر چه سریع‌تر ایران تدبیری بیندیشد. امام(ره) نیز که پیش از این گزارش‌های مختلفی از شرایط جنگ دریافت کرده بودند، در نهایت تصمیم به پایان دادن به جنگ گرفته و به مسئولان فرمودند که به طور رسمی قبول قطعنامه ۵۹۸ از سوی شورای امنیت را اعلام کنند. ۲۶تیرماه ایران در نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل متحد به طور رسمی اعلام کرد قطعنامه ۵۹۸ را می‌پذیرد.
اعلام پذیرش ایران موجب خرسندی بسیاری از دولت‌ها و کشورها در منطقه و جهان شد، اما صدام از این پذیرش ناگهانی ایران اصلاً خوشحال نشد. ارتش عراق تازه خود را بازیافته و ترجیح می‌داد با وارد کردن ضرباتی به ایران امتیازهای جدیدی از ایران بگیرد.
در بخش هوایی، هواپیماهای این کشور حملات به ایران را قطع نکرده و ۲۸تیرماه در چندین نوبت به خاک ایران تجاوز کردند. خلبانان نیروی هوایی اما با انگیزه پرواز علیه دشمن کردند، اما نیروی هوایی عراق که می‌دانست در نبود آنها مجاهدین (منافقین) بختی برای پیروزی ندارند با رساندن جنگنده‌های بمب‌افکن خود به غرب سعی در کاستن از فشار نیروهای ایرانی داشتند. ژنرال وفیق سامرایی این پشتیبانی را توسط هواپیماهای میراژ و میگ۲۳ ذکر می‌کند، اما خلبانان آن روز شاهد یکه‌تازی میگ‌های۲۹ نیز بودند؛ رهگیر بسیار پیشرفته روسی که ماه‌های آخر جنگ وارد نیروی هوایی ارتش عراق شده بود. این جنگنده‌ها برای زدن فانتوم‌ها به فضای غرب کشور وارد می‌شوند که رادار پایگاه سوباشی آنها را رهگیری کرده و به یکی از جنگنده‌های خودی اف۱۴ به خلبانی اسداله عادلی و کازرونی، سمت و جهت این هواپیماها را می‌دهد. دو خلبان با گرفتن سرعت بیشینه، خود را به نزدیکی میگ۲۹ لیدر می‌رسانند و چون فونیکس نداشتند، موشک هاوک را آماده شلیک می‌کنند. عادلی که از کهنه‌کاران تامکت بود، می‌دانست اگر منتظر برد موشک شلیک شده شوند قطعاً دشمن با موشک‌های پیشرفته خود مجدداً از تامکت‌ها قربانی می‌گیرد، بنابراین درنگ نکرده و با جابه‌جایی موشک هاوک که قابلیت شلیک بیش از ۳۰کیلومتر را نیز داشت به مانند نیزه‌ای بزرگ به سمت هدف شلیک می‌کند. این در حالی بود که دو خلبان نمی‌دانستند دشمن نیز موشک خود را شلیک کرده است. هاوک به میگ عراقی فرصت گردش نمی‌دهد و آن را منهدم می‌کند و موشک دشمن نیز از کنار دماغه تامکت رد می‌شود و حتی کاور رادار را خرد می‌کند اما به اف۱۴ آسیب نمی‌زند.
این موفقیت سبب فاصله گرفتن شکاری‌های دشمن از فضای غرب می‌شود و در نتیجه ستون‌های مکانیزه دشمن بدون پوشش هوایی می‌مانند. بقیه کار چندان سخت نبود. ده‌ها هزار نیروی بسیج و سپاه توسط وسایل نقلیه زمینی و هوایی به منطقه منتقل و در گردنه پاتاق و تنگه چهارزبر بین جاده اسلام‌آباد و کرمانشاه بزرگ‌ترین تله تاریخ دفاع مقدس در عملیاتی با نام مرصاد دامگذاری می‌شود.
در روزهای اخیر نیروی هوایی روزی ۳۰سورتی پرواز، بمباران علیه دشمن انجام داده بود، اما در گردنه پاتاق با اضافه شدن بالگردهای کبرای هوانیروز، دشمن ضربه اصلی را متحمل شد. در این گردنه که برای دشمن بعدها به گردنه مرگ معروف شد، ده‌ها اف۵، اف۴، کبرا و دسته‌های ضد تانک نیروهای زمینی دشمن را به کلی نابود کردند و بیشتر نفرات فریب‌خورده در همان جا کشته شدند.
در این نبرد چهار روزه، نیروی هوایی ارتش روزانه ۳۰سورتی پرواز و در نهایت ۱۲۰سورتی پرواز پشتیبانی انجام داد. همچنین ۳۶هزارپوند بمب و ۱۲۰هزار گلوله مصرف شد. مجاهدین (منافقین) ۴۰۰تانک، نفربر و خودرو را از دست دادند و با قبول ۳۵۰۰کشته، مجروح و اسیر به عقب بازگشتند. البته بجز پروازهای پشتیبانی هوایی، نیروی هوایی ارتش حدود ۱۰۰پرواز گشت مسلحانه نیز انجام داد. جالب آنکه در آن روزها نیروی هوایی بشدت از کمبود لاستیک رنج می‌برد. سرتیپ رضایی از فرماندهان گردان‌های تعمیر و نگهداری زمان جنگ می‌گوید: شهید ستاری فرمانده وقت نیرو از ما تنها برای ۴روز لاستیک خواست و ما چون حتی همان را هم نداشتیم به انبارلاستیک‌های فرسوده رفته و با قبول ریسک بالا برخی لاستیک‌ها را بیرون کشیدیم.
البته از نقش هوانیروز نیز نباید غافل شد. این نیروی ایثارگر با صرف ۴۲۵ساعت پرواز با استفاده از ۴۵بالگرد از جمله ۱۲بالگرد مجهز به تاو نقش بزرگی در ترابری خودی و نابودی دشمن داشت. اگرچه ۳بالگرد این نیرو از بین رفت و یک خلبان به نام ستوانیار حسین فرزانه نیزشهید شد.
ایران همچنین در روز ۹مرداد مجدداً دشمن را از شهرهای غربی قصرشیرین، سرپل ذهاب و مهران به عقب راند. یک هفته بعد دبیرکل سازمان ملل متحد و متحدین صدام این بار با لحنی که هشدارآمیز قلمداد می‌شد از دیکتاتور عراق خواستند آتش‌بس را به شکل رسمی بپذیرد. ۱۷مرداد روز رسمی آتش‌بس اعلام شد و مدت کوتاهی بعد نیروهای سازمان ملل در منطقه مستقر شدند.

۱۸تیرماه یکی از آخرین نبردهای اف۱۴ با میراژهای فرانسوی ثبت شد. در این روز یک تامکت به یک دسته هواپیمای عراقی که در حال ورود به خاک ایران بودند حمله می‌کند. دو میراژ از این دسته که در حال مراقبت از دسته سوخوهای۲۰ بود از دسته جدا شده و به سوی اف۱۴ بازمی‌گردند. خلبان اف۱۴ که آخرین آموزش‌های مقابله با سوپرماترا۵۳۰ را دیده بود، با رد کردن موشک‌های دشمن، یکی از میراژها را در آسمان آبادان منهدم می‌کند و افتخاری بزرگ را برای نیروی هوایی ارتش برجا می‌گذارد

و پرتوان به مقابله با آنان شتافته و درگیر شدند. از جمله نبرد هوایی رخ داده بعد از اعلام پذیرش قطعنامه از سوی ایران، نبرد هوایی آخر تیرماه ۱۳۶۷ است که سرهنگ محمداسماعیل پیروان و کمک او سرگرد حیدرزاده از پایگاه بوشهر برخاسته و در دو نوبت پرواز، دو فروند میراژ را شکار کردند و برتری روحیه و توان مردان هوایی ارتش را بار دیگر به رخ دنیا کشیدند.

■ **تله بزرگ**

عراق که از آخرین تلاش‌های خود برای حمله مستقیم به ایران نتیجه نگرفته بود در ۳مرداد ۶۷ تصمیم گرفت از نیروهای خودفروخته موسوم به مجاهدین خلق برای برهم زدن اوضاع داخلی ایران استفاده کند. ارتش دشمن که می‌دانست یک واحد ۶ یا ۷هزار نفره به تنهایی قادر به نفوذ به داخل خاک ایران و حرکت از اسلام‌آباد به کرمانشاه و سپس تهران نیست، سعی کرد با پشتیبانی هوایی این فرصت را به آنها بدهد. دشمن می‌دانست پایگاه هوایی همدان کمتر از ۱۵دقیقه تا محل ورود دشمن فاصله دارد و باید از کار بیفتد. ایران در این مرحله از جنگ اوضاع نابسامانی داشت و حملات گسترده و پی‌درپی دشمن تمامی خطوط را برهم ریخته بود. از شلمچه در جنوب تا استان‌های آذربایجان‌غربی و کردستان همگی با مشکل برهم ریختگی خطوط مواجه شده و نیروهای ویژه ارتش و سپاه در بهترین حالت تنها می‌توانستند از خطوط قبلی مراقبت کنند چراکه هیچ بعید نبود دشمن بازهم قصد حمله کند.
بنابراین بار دیگر همه چشم‌ها به سمت هوانیروز و نهاجا دوخته شد، اما نیروی هوایی عراق برای این اتفاق نیز برنامه داشت. پس از آنکه دشمن با بمباران سنگین مواضع ایران، شرایط را برای ورود ۱۲۰تانک، ۴۰۰نفربر زرهی و ۱۰۰دستگاه انواع خودروهای دیگر همراه با نیروهای مجاهدین خلق فراهم کرد، به پایگاه همدان حمله‌ای عجیب انجام شد. دشمن که می‌دانست شکاری‌های پایگاه سوم همگی در پناهگاه‌های بتونی قرار دارند و نابودی آنها تقریباً محال است، دست به یک ترفند تازه زد. دو میراژ عراقی با رساندن خود به پایگاه، صدها بمب کوچک تأخیری روی باندها رها کرده و به سرعت به سمت غرب گردش کردند. پرسنل پایگاه که انتظار یک بمباران گسترده را داشتند متعجب بیرون آمده و آن‌گاه پی بردند داستان چیست. آنها با صدها بمب کوچک رها شده روی باندها مواجه شدند که مسئول خنثی‌سازی بمب نهاجا فریاد زد اینها بمب‌های تأخیری است. نیروهای پایگاه از خلبان گرفته تا نفرات فنی به سختی و با قبول خطر، این بمب‌ها را که هر لحظه ممکن بود یکی از آنها منفجر شود، از باند کنار زدند و هواپیماها پرواز را آغاز کردند و با گرفتن آخرین اطلاعات از ستاد و فرماندهان زمینی، خود را روی یگان‌های موتوریزه دشمن رساندند. خلبانان نگران از حجم نیروهای دشمن، بار دیگر شرایط را مشابه ماه‌های اول جنگ دیده بنابراین با کاستن از ارتفاع، درست در امتداد جاده‌ها قرار گرفته و آن‌گاه بمب‌های خود را رها کردند. شدت انفجارها بلافاصله ده‌ها دستگاه نفربر و تانک دشمن را منهدم کرد. آن روز پایگاه‌های یکم، دوم، پنجم و حتی ششم نیز یا مستقیماً و یا از پایگاه سوم اقدام به

برای تهیه این مطلب از این منابع استفاده شده است:
- میزگردهای نیروی هوایی در جنگ برگزار شده در باغ موزه دفاع مقدس خرداد ۱۳۹۲
- اطلس نبردهای ماندگار نقش هوانیروز در جنگ تحمیلی